دارند . دادن بینش ، هیچگونه ، رابطه تابعیتی ، با دهنده بینش و دانش ، ایجاد نمیکند . **خدا ، با دادن بینش به انسانها ، حق حاکمیت بر انسانها پیدا نمیکند** . خدا و پیامبرانش ، آموزگار بینش و دانش نیستند ، تا حق حاکمیت و راهبری همیشگی داشته باشند ، بلکه در بینش و دانش ، جوانمردند . خدا، تخم های بینش خود را ، در دل مردم میکارد ، تا از زمینِ هستی خودِانسانها ، بروید . **خدا ، نطفه هستی خود را ، در زهدان مردمان میاندازد ، تا خودِ مردمان ،کودك حقیقتشان را بزایند . این پدیده را در فرهنگ ایران ، « دین » می نامیدند . راد و « رد** » که در واقع یك واژه اند ، هم به معنای « بینش و فرزانگی و دانش » هستند ، و هم به معنای « جوانمردی » . علت هم اینست که انسان یا خدا ، تخم بینش و دانشش را به دیگران می بخشد . با انتقال تخم دانشش ، رابطه حاکمیت بر دیگران ، پیدا نمیکند ، بلکه انسان ، زهدان پرورش خدا ، و کمال یابی خدا میگردد . **اللّه ، در آموختنِ « علم » به انسانها ، بواسطه رسولانش ، حاکمیت بر مردمان پیدا میکند** . محمد در قرآن ، آموزه انبیاء و امر ونهیِ خود را « علم » میداند ، و انسان، خودش بی علم ، یا کم علمست ، و این انبیاء در اثر آموختن علم الله به مردمان ، حق حاکمیت برمردمان پیدا میکنند ، چون مردمان بی علم ، باید از علم الله ، پیروی کنند . چنانچه قرآن مملو از این عباراتست . و ما او تیتم من العلم الا قلیلا ( سوره الاسراء ) یا قال انما العلم عندالله ( سوره الاحقاف ) و علمناه من لدنا علما . الله ، تخم علمش را ، تخم خردش را ، مانند خدای ایران ، در پخش کردن وجودش در انسانها ، در وجود انسانها ، پخش نمیکند ، تا در زمین وجود انسانها ، بروید و نیاز به چنین رابطه حاکمیت الله و رسولان ، و تابعیت مردمان از آنها نباشد .

در فرهنگ ایران ، خدا ، کسی را بر نمیگزیند که خودش را یا پیامش را ، فقط به او هدیه بدهد . این اندیشه ، برضد « **اصل برابری آفریننده با آفریده** » است که شالوده « **اندیشه برابری بطور کلی** » در فرهنگ است . همه جانها ، جانِ افشانده از خوداو هستند . همه خردها ، خردِ افشانده از خود او هستند . همه بینش ها و خردها ، خرد و بینش خود او هستند . **خرد انسان ، همان اندازه اصالت دارد که خردِ خدا . خرد خدا ، خوشه خردهای انسانهاست** . اینست که فرهنگ ایران ، وارونه یهوه و الله ، به انسان ، حاکمیت بر انسان و جانوران و طبیعت نمیدهد . در هرمزد یشت ، که یشتی در اوستا است که موبدان زرتشتی سپس تصنیف کرده اند ، دیده میشود که نام یکم اهورامزدا ، « دانا » است ، و نام دومش « راد » است . آنها این دونام را از هم جدا میسازند . در حالیکه این دونام ، یا دوفروزه اهورامزدا ، از هم جدا ناپذیرند . دانائی و رادی ، باهم یگانه و آمیخته اند ، و هیچکدام بر دیگری اولویت ندارد ، و هردو باهم ، صفت نخستین اهورامزدایند . **دانائی خدا ، فقط گوهر رادی دارد** . در داستان ضحاك در شاهنامه است که میتوان دید که برای نخستین بار ، اندیشه دانش ، از رادی ، جدا ساخته میشود . **انتقال دادن دانش ، علت ایجاد رابطه « حاکمیت + تابعیت » میگردد . اهریمن** بواسطه آنکه دانش به ضحاك میآموزد ، حاکم برضحاك ، و ضحاك ، تابع اهریمن میگردد . این جالب است که این اهریمنست که نخستین بار ، برای انتقال دانش ، پیمان حاکمیت خود ، و تابعیت ضحاك را می بندد . این برضد فرهنگ ایران بوده است . در حالیکه این رابطه که در فرهنگ ایران ، اهریمنی شناخته شده است ، **شالوده ادیان ابراهیمی** قرار میگیرد . در واقع ادیان ابراهیمی، برای ایرانیان ، دین بحساب نمیآمیدند ، چون خدا ، برای انتقال دانشش ، پیمان حاکمیت برانسان ، و تابعیت

انسان از خدا نمی بندد . خدا ، فقط خودش را که تخم جان وخرد است ، در انسان میکارد و میافشاند .
به سخن دیگر ، **دانش و تخصص و خبرگی موبد یا آخوند ، به آنها ، حق حاکمیت بر مردمان را نمیدهد** . حتا حق حاکمیت ، به علمی هم نمیدهد که به خدا یا الله نسبت داده میشود . چون افشاندن دانش و بسخن بهتر ، افشاندن تخم دانش یا « تخم خرد خدا »، که رادی است » ، برضد چنین حاکمیتی است . **افشاندن تخم دانش وخرد ، در رادی که « افشاندن جان » باشد ، صورت میگیرد** ، ریشه در مهر دارد ، نه در قدرت . **خرد ، چشمِ جان ، برای پاسداری از جان و زندگی در گیتی است** . خدا ، خود را میبخشد تا گیتی بشود ، چون دراین افشاندن ، مهرش را واقعیت میدهد . موبدان ، برای آنکه اهورامزدا را ، خدای قدرت و حکومتگر بسازند ، این تحریفات را به معانی اصطلاحات داده اند . « **اهوره** »، که همان « اوره » باشد ، « ابر » است . ابر و آسمان ابری ، سیمرغ افشاننده و جوانمرد بود . « **اهوره » ، اصل رادی و جوانمردیست** . پیشوند « **مزدا** » که « مز » هست ، همان ماه است ، که نام دیگرش در هزوارش « **بینا** » است ( یونکر )، و در الفهرست دیده میشود که ماه ، همان سین و سیمرغ است . چون ماه ، مجموعه و خوشه تخمهای زندگانست ، از این رو ، ماه ، اصل بینش ، و اصل قداست جان بوده است ، و پسوند « دا » در « مزدا » ، دارای معانی گوناگون است . از جمله ۱- شیردهنده و ۲- اندیشنده است ، و چون همه تخمهای جان ، از ماه به زمین افشانده میشد ، از این رو اهورامزدا ، همان سیمرغ یا همان خرّم بود ، که در آموزه زرتشت ، این خدا ، چهره تازه ای به خود گرفته بود . یك معنای **اهوره مزدا** ، « **افشانندگی بینش** » یا « افشاننده تخمهای ماه ، یا **تخمهای بینش و و روشنی وزندگی، یا افشاننده تخمهای سیمرغ » است** ، **و ترجمه آن به « سرور دانا » به کلی برضد فرهنگ ایران است . به همین علت پدر رستم فرّخزاد** ، **فرّخ هرمز** نامیده میشد ، چون **فرّخ = خرّم = اهورامزدا** بود . و لی موبدان زرتشتی ، اهورامزدا را غیر از فرّخ و یا خرّم ، میساختند .

از این رو ، اهورامزدا ، در اصل، خدای جوانمردی بود که تخم و آب را فرو میافشاند . پیکر خودش ، جهان میشد . اهوره مزدا ، یك رفورم یا اصلاح اخلاقی در فرهنگ سیمرغی بود . ولی موبدان ، آنرا در ضدیت با **سیمرغ = خرّم = فرّخ** ، تفسیر و تأویل کردند ، و این اشتباه بزرگ ، مایه بزرگترین فاجعه ها در تاریخ ایران شد . همین ضدیت ، که **ضدیت اسفندیار با رستم** باشد ، علت العلل شکست ایران از اعراب و اسلام گردید . جامعه ایرانی ، برعکس **سکوت مطلق تاریخ** ، در این باره ، دریك جنگ همیشگی دو برادر دشمن شده ، از هم شکافته شده بود . **یکی زرتشتیان ، و یکی زنخدایان** که در هر منطقه ای ، بنام دیگر نامیده میشدند ، ولی در اصل ، همه ، یکی بودند . فرهنگ ایران ، بدون برآیند « فرهنگ زنخدائی » ، ناپایدار و ناتمام است ، و نمیتواند سرپای خود استوار بایستد . **گاتای زرتشت** ، فقط بر زمینه **فرهنگ زنخدائی + سیمرغی** ایران ، واجد معنا یِ غنی و ژرف و پویا میگردد . و هم از این رو ، کوشش امروزه **زرتشتیان** ، برای زنده ساختن آموزه زرتشت ، بدون داشتن **این زمینه فرهنگی زنخدائی + سیمرغی + خرمدینی** ، جنبشی است که از همان آغاز ، محکوم به سترونی است . **فردوسی و عطار و مولوی و حافظ را ، فقط بر زمینه همین « فرهنگ زنخدائی ایران »** میتوان دریافت ، **چون آنها ، امتداد دهنده همان فرهنگند** . آموزه زرتشت ، در اثر آنکه موبدان ، آنرا در دوره ساسانیان ، بکلی از این زمینه فرهنگی جدا ساختند و به

ضدیت با آن پرداختند ، در فرهنگ ایران ، پس از چیرگی اسلام ، از جنبش و گسترش و نفوذ فرو ماندند ، و به کلی خشك و نازا شدند .

رستم **فرّخزاد** که سردار ایران در قادسیه بود ، چنانچه از نامش و نام پدرش ( فرّخ یا فرّخ هرمز) میتوان دید ، خرّمدین بوده است . پدرش را که سپهبد خراسان بود ، **آزرمیدخت** پادشاه ساسانی کشته بود، و همین رستم فرّخزاد است که به مداین آمد و دستور داد که میل به چشم آزرمیدخت بکشند . پدر رستم فرّخزاد ، از آزرمیدخت خواستگاری کرده بود . این زناشوئی ، سبب میشد که حکومت از دست موبدان زرتشتی و ساسانیان بیرون رود ، و باز خرّمدینان ( پیروان زنخدائی ) به حکومت ایران ، دست یابند . اینست که موبدان ، توطئه کردند تا آزرمیدخت ، فرّخ هرمز را به مداین فرا خواند ، و با خیانت ، او را به قتل برساند و در میدان شهر بیندازد . چنین کسی از روی ناچاری ، به جنگ اعراب فرستاده میشود که در ته دلش میخواهد حکومت ساسانی را براندازد و طومار قدرت موبدان زرتشتی را درهم پیچد ! از سوی دیگر ، عمر ، سعدبن وقاص را که مردی مریض حال بود با « **سلمان فارسی** » به قادسیه روانه میکند . سلمان ، پیشآهنگ لشگر اسلام ( تاریخ کامل ) و مغز نقشه کش جنگ است . این مرد ، چنانچه از نامش پیداست ، نام سیمرغ را دارد . « سلم » در اصل همان sairima سه + ریما ، سه شاخ یا سه نای بوده است . سلمانی هنزهم نام ریش تراش و سرتراش است ، چون سلمانی با « نی » سرو روی را میتراشد و می آراید . هنوز در بلوچی به سلمانی ، **نائی** میگویند . نام این خدارا که « سلم » باشد ، برخی از قبائل عرب به خود داده بودند ، چون این خدارا میپرستیدند . سلم که همان sairima باشد ، نام برادر ایرج و تور است . مزدکیها نیز خرّمدین بوده اند ( الفهرست ) . نام زن مزدك ، **خرّمه** بوده است ( سیاست نامه ) . خرمدینان در حکومت ساسانیان زیر فشار بودند ، چون همیشه درصدد برانداختن رژیم ساسانی و قدرترانی موبدان زرتشتی بوده اند . از این رو ، سلمان خرّمدین ، به عربستان فرار کرده است ، و در محمد ، مردی را یافته است که با دینش میتواند اعراب را دریك سپاه ، متحد سازد ، و حکومت ساسانی را براندازد . اکنون در قادسیه ، **این دو ایرانی خرّمدین که یك هدف و غایت دارند ، باهم روبرو میشوند** ، و به حتم در فرصت کافی که داشتند ، بارها همدیگر را درآنجا دیده اند ، و باهم رایزنی کرده اند . تاریخهای اسلامی ، در باره رویداد قادسیه ، درباره این برخوردها ، خاموش میمانند . بویژه که طبری ، که ایرانی بوده است ، خطر نام بردن سلمان را در این رویداد ، میدانسته است ، و دراین باره به کلی خاموش میماند . چون روز دوم ، ناگهان همه دیلمی ها و افسران پادگانهای ایران ،که همه خرمدین بوده اند ، بدون اینکه اسلام آورده باشند ، به قشون اعراب می پیوندند ( تاریخ طبری ) . این فقط با توطئه سلمان و فرّخزاد باهم ، که همدین آنها بوده اند ، ممکن گردیده است . اینها حقایقی است که مسکوت گذارده میشود ، تا از فتح اعراب ( که هنوز اکثریتشان مسلمان نبودند ) یك « غلبه اسلام بر امپراطوری ایران ، و غلبه دین اسلام بر فرهنگ ایران » درآورده شود ! کشته شدن رستم فرّخزاد هم ، یك توطئه بوده است .

مقصود از این روایت کوتاه ، آنست که دیده شود که « جنگ رستم و اسفندیار » که در واقع ، پایان « شاهنامه اسطوره ای » است ، بیان این فاجعه بزرگ فرهنگ و تاریخ ایرانست ،که در هیچ تاریخی ، نامی از آن نیز برده نمیشود . همانسان « **بهمن نامه** » ، گِردِ این تنش و کشمکش بزرگ فرهنگ و تاریخ ایران میچرخد ، که امروزه در بررسیها ،کوچکترین اهمیتی به آن داده نمیشود . اینها همه زیر سر تحریفات موبدان زرتشتی بود ،که آموزه زرتشت را که اصلاحی در فرهنگ سیمرغی بود ، تبدیل به آموزه ای برضد آن کردند

، و جامعه ایران را هزاره ها از هم شکافتند ، و نابرابری طبقاتی را پروردند و حقانیت حکومت را بر اصل « ترویج دین زرتشت » گذاردند ، که برضد اندیشه سیاسی ایران بود ، که همه ادیان را در زیر یك خیمه جمع میکرد . آنچه را ما امروزه « مغز فرهنگ ایران » میدانیم ، امتداد همین فرهنگ سیمرغیست ، که برآیند های گوناگونش ، در آثار **عطار و فردوسی و حافظ و مولوی و جنبش جوانمردان و عرفان** باقی مانده و پرورده شده است . اکنون برماست که این گونه برخورد با آموزه زرتشت و خرمدینان را کنار بگذاریم ، و آنهارا باز به هم بپیوندیم تا به فرهنگ زنده و پویا و زیبای نخستین دست یابیم . خرمدینان یا سیمرغیان ، « **جوانمردی و بینش** » را دو برآیند جدا ناپذیر از هم میدانستند . وپیآمد مستقیم این اندیشه ، آن بود که **دانش مقدسی نیست که در دسترس انحصاری موبدان یا شاهان باشد** ، که به آنها حق حاکمیت برمردمان را بدهد . موبدان میترائیسم در آغاز ، و سپس الهیات زرتشتی ، این آمیختگی « جوانمردی و بینش » را از هم بریدند . به همین علت ، الهیات زرتشتی ، دانائی را از رادی برید ، و فروزه دوم اهورامزدا ساخت . پدیده **جوانمردی ، تنها یك اصل اخلاقی خالص نبود** ، بلکه سراسر فرهنگ ایران ، و فرهنگ سیاسی ایران را معین میساخت . **جوانمردی ، برضد اندیشهِ « حاکمیت الهی ، حاکمیت موبدان ، حاکمیت شاهان » بود . خردهای انسانها ، تخمه های خردند که وقتی یك خوشهِ به هم پیوسته شدند ، خردِ خدا میشوند . خدا ، خوشه خردهائیست که خود را در انسانها ، افشانده است** . با کمی دقت در این اندیشه ، بدیهی ( از خود روشن ) میگردد که **فرهنگ ایران ، به کلی برضد اندیشه هائی ، بنام حاکمیت الهی یا حاکمیت موبدان یا حاکمیت شاهان بوده است** . اینست که در تاریخ ما ، این قدرتها ، برضد فرهنگ ایران جنگیده اند ، و آنرا تا توانسته اند ، تحریف و مسخ کرده اند . ما باید معنای تنگی را که امروزه از جوانمردی یا رادی داریم ، دور بیندازیم ، تا گسترهِ پدیده جوانمردی را ، در سیاست و اقتصاد و اخلاق و حقوق و آموزش و پرورش و « تسامح دینی و سیاسی و اندیشگی » در یابیم .

امروزه ، خودِ واژه « جوانمردی » ، همه را گرفتار اشتباه میسازد . همه می پندارندکه جوانمردی ، با مردی یعنی « نرینگی » و با جنس نرینه کار دارد . ولی درست معنای اصلیش ، وارونه این پنداشت بوده است . جوانمردی ، با پدیده زائیدن و روئیدن کار داشته است . زائیدن و شیردادن ، افشاندنِ جان بوده است . هنوز هم به شیر ، جان حیوان میگویند ( برهان قاطع ) . همچنین ، خوشه ، افشاندن گیاه بوده است . در کردی دیده میشود که « **مردی** » هم ، همان معنای جوانمردی را دارد . در کردی به جوانمردی ، « **مه ر دایه تی** » گفته میشود . این دایه است که خون خودش را تبدیل به شیر میکند ، و شیری که از گوهر وجودش جوشیده ، به همه کودکان جهان میدهد ، واین جوانمردی است . در واقع واژه « مردی » در اصل مرکب از « **مر + دی** » بوده است، و پسوند «دی » ، ، همان دین و دایه ودیو ( زنخدا ) است . به ویژه که روز ۲۳ هرماه که روز « **دی** » است ، نزد مردم به « **جانفزا** » معروف بوده است ( برهان قاطع ) . « مر » ، معانی گوناگون دارد . این همان واژه است که در عربستان ، در شکل های « سیمر + سیمره + سیمران » ، نام دیگرِ عزّی ( اوز= نای ) زنخدای بزرگ مکّه بوده است ( سه درخت شوره گز= سه + مر) . و بنا بر ناظم الاطبا، « مر » ، معنای « **دوست و یار** » هم دارد ، و پیشوند « مر سپند یا مار اسفند » است که چهره ای از زنخدا « خرّم= فرّخ » است . البته دارای معانی « غار و گو سپند » هم هست ، که در اصل

**دارای معنایِ** « سرچشمه نوزائی » است ، چون غار ، « سرچشمه آفرینش » بوده است . همچنین گوسپند ، که امروزه نام جانوربی آزاریست ، « گئو + سپنتا » است ، که برابر با همان « مر+ سپند » نام روز ۲۹ هرماهیست که همان خرّم باشد ، که خوشه و مجموعه همه جانهای بی آزار میباشد ( جانان ) . پس « مردی = مر+ دی = مَر + دایتی » همه ، نامهای این خدایند که جان خود را درگیتی میافشاند . در اوستا ، به **پستان** fshtaane گفته میشود . که به معنای « دهانه افشاننده » است ، و پیشوند « فش » ، همان واژهِ افشاندن است . پستان ، چشمه افشاندن شیر است .همانسان در هزوارش پسانتن pashonitan به معنای افشاندن است . در واقع این واژه هم ، معنای « زائیدن » و هم معنای « افشاندن » را داشته است ، چنانچه هنوز نیز در شوشتری ، « پشه » به معنای « باسن » است . در کردی « پسانك » ، به معنای بچه است ، و در سکزی ( سیستانی) **پس** ، به معنای شرمگاه زن است .

در روزگار کهن ، برای ساختن مفهوم یا تصویر کلی ، همه « گیاهان یا جانوران همانند » را در یك تصویر جمع میکردند . اصل آزار ، مجموعه همه گرگها در شکل یك گرگ بود . اصل بی آزاری ، مجموعه جانوران بی آزار ، در یك گاو + یا در یك اسپ + یا در یك گوسپند + یا دریك خرگوش بود . اینست که در یشتها ، درواسپ ، همان « گُش » است . یا در یادگار زرریران دیده میشود که اسپ زریر ، همانند سیمرغست . در واقع رخش ، اسب رستم نیز ، از آنجا که رخش به رنگین کمان گفته میشود ، و رنگین کمان ، همان « سن یا سیمرغ » است ، پس رستم هم سوار بر سیمرغست . همینسان « مجموعه شیرهای جهان » در یك رود که « **رود وَه دایتی** » خوانده میشود ، جمع شده است . این رود را در سانسکریت ، « خشه رودا » میگویند که به معنای « رود شیر » باشد . خشیر و اخشیر و اشیر ، و خشه و « **اشه** » همین شیر ، یا جان همه زندگان است . ما از شاهنامه میدانیم که سیمرغ ، دایه زال ، و همچنین دایه رستم است ، چون دایه یا تایه ، هم دهندهِ شیر است ، و هم قابله و ماما ، یا زاینده کودك . سیمرغ ، شیر به زال میدهد ، و اورا میپرورد و رستم را میزایاند . خدا در فرهنگ ایران ، دو چهره دارد : ۱- یکی نی نواز و موسیقی زن و مطرب یا طربساز و جشن ساز است و ۲- دیگر ، دایه است که زاینده و شیردهنده باشد . اینست که می بینیم که نام روز یکم هر ماه ، نزد مردم ، « **جشن ساز** » نامیده میشده است ( برهان قاطع ) . خرّم و فرّخ و ریم ، که نامهای گوناگون نخستین روز هستند ، گوهرشان ، « جشن ساختن برای جهانیان » است . **خویشکاری خدای ایران ، جشن سازیست ، نه امرکردن و نهی کردن** . گل این روز که یاسمین باشد ، در عربی ، « **عشبه** » خوانده میشود که همان « **اش + به** » باشد . یعنی « شیرِ به » . و این همان **ویژگی دایگی** این خداست .

**بیا ای مادر عشرت به خانه    که جانرا خوش زمادر میتوان کرد  مولوی**

**ای شه و سلطان من ای طربستان من    در حرم جان ما ، برچه رسیدی؟ بگو  مولوی**

سپس ، نام همین روز را ، « اهورامزدا » کردند . پس **خویشکاری اهورامزدا هم جشن سازی است** ، چنانکه هفده سرود گاتا را ، در میان « یسناها » جای داده اند ، و یسنا و یسن ، همان واژه « جشن » است . اینست که موبدان زرتشتی، به پنج روز پایان سال ، که **تخم آفرینش** بوده است ، سپس ، نامهای پنج بخش گاتا را دادند ، و این ، به معنای آنست که **جهان ، از سرودهایِ جشن آفرین ، پیدایش می یابد** . خدایان ایران ، نیامده اند ، تا بر مخلوقات و برانسانها ، باقدرت ، حکومت کنند و امرونهی بکنند ، بلکه آمده اند ، با موسیقی و باسرود و با گاتا و با یسناها و با یشت ها ، برای مردم جشن